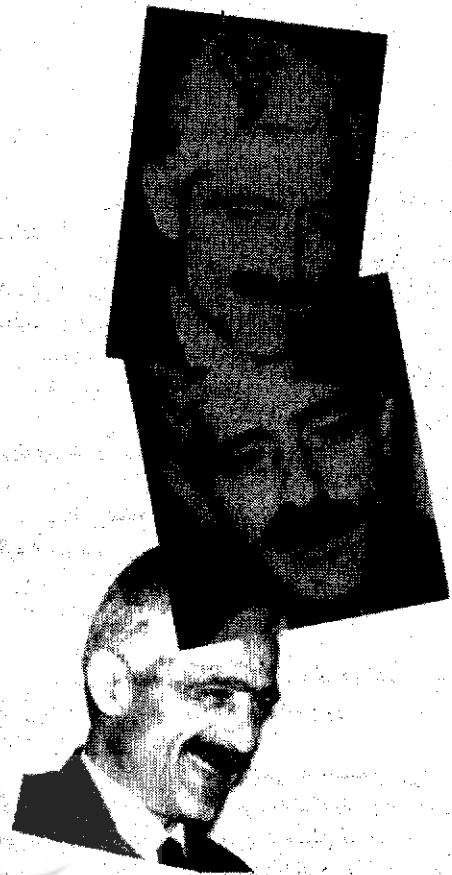


میراث جلال آل احمد



نسیسی خسروی

و وارد حوزه اندیشه و قلم شد. به طور طبیعی مانند اکثر روشنفکران و فعالان هم عصر خود تحت تأثیر جریانات فکری چپ قرار گرفت و با نیش قلم، تمامی غُرب را به مفهوم کلی نشانه رفت. این غُرب‌ستیزی مخصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی به یک باور ملی تبدیل شد و تقریباً همه کسانی که نگاهی تاریخی به این مقوله داشتند و دارند، به سراغ جلال رفته و هنوز هم می‌روند.

اما عقیده و زاویه نگاه جلال در طول زندگیش در اکثر آثارش، تغییر کرد. یعنی علاوه بر تغییری که در گرایش فکری و سیاسی‌اش بروز و ظهور یافت، جلال بخش قابل توجهی از تلاشش را معطوف به درون جامعه نموده جامعه‌ای که به مفهوم واقعی کلمه در همه حوزه‌ها توسعه نیافته بود. این رویکرد، اقبال مردمی را برای جلال به ارمغان آورد. اگر بپذیریم که هنوز هم توسعه نیافته‌ایم، می‌توانیم استمرار آن اقبال مردمی را امروز هم تعریف کنیم.

ب: سبک نگارش جلال مثل خودش ساده و صریح است. یعنی مفاهیم او در چارچوب ذهنی مخاطب، قابل درکند و این عدم تکلف و پیچیدگی یکی دیگر از دلایل مانایی آثار اوست. شاید بتوان گفت که جلال انتقادات اجتماعی را با رویکرد و نگاه سیاسی به رشته تحریر درمی‌آورد، و طبیعی است که آسیب‌شناسی لازم‌المنطق که مد نظر علمای جامعه‌شناسی است — در آثار او به چشم نمی‌خورد. مقدار قابل توجهی شتاب‌زدگی در کارهای او دیده می‌شود که مربوط به فضا و محدودیت‌های سیاسی آن دوران است و این محدودیت‌ها به نوعی بر جلال و معاصران او تحمیل می‌شد. او مانند کسی بود که در بیابانی ظلمانی گرفتار شده و به اندازه زمان تابش یک شهاب فرصت دارد بدود. او واقعاً از این فرصت به خوبی استفاده کرد و خوب دوید. شاید این دویدن، خیلی علمی نبود، ولی مهم این است که او صادقانه آنچه را که می‌دید، به تصویر می‌کشید و جز معدود

به مناسبت سال‌مرگ جلال آل احمد و برای بزرگداشت یاد و نامش، نظرات عده‌ای از نویسندگان و مترجمان را جویا شدیم. بنا بر ویژگی‌های جلال و آنچه از او و آثارش، می‌دانستیم؛ سه سؤال زیر را مطرح کردیم که البته نویسندگان مختلف، گاه پاسخی متفاوت و بعضاً مشابهی به آنها دادند.

۱- جلال آل احمد برای نسل امروز چه اندیشه‌ای را به یادگار گذاشته که هنوز پس از گذشت سال‌های متمادی، آثارش خواندنی هستند؟

۲- جلال برای نویسندگان نسل انقلاب چه دیدگاهی باقی گذاشته که به آن تمسک کنند؟

۳- جنبه‌های نقادی اجتماعی در کارهای داستانی و غیر داستانی جلال را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

خاک مزار جلال را می‌بوسم جمشید اتنی‌عشری

اتفاقاً یکی از خلاهای موجود در حوزه اندیشه نسل امروز، نبود آشنایی با آثار و اندیشه‌های افرادی چون جلال آل احمد است و این هرگز به مفهوم فقدان دیدگاه در آثار او نیست. یعنی علت خواندنی بودن آثار جلال را باید در قسم دیگری از علتها جستجو کرد. معتقدم هر یک از افرادی که در تقسیم‌بندی کلی و عمومی این سؤال «نسل امروز» محسوب می‌شوند، اگر با جلال و اندیشه و آثارش آشنا شوند، به احتمال قوی به او علاقه‌مند خواهند شد و شاید از مراسم و سبک او هم پیروی کنند.

اما به چند دلیل آثار جلال را خواندنی می‌دانم، می‌توانم دلایلش را به شرح ذیل ارائه کنم:
الف: جلال در اوایل زمامداری پهلوی دوم قد برافراشت

کسانی بود که ابتدا با خود و سپس با مخاطب روراست برخورد کرد. نوعی عصیانیت در آثار او وجود دارد که برخی از آن با عبارت «گزندگی قلم» یاد کرده‌اند که تا حدی هم درست است. جلال نویسنده‌ای مؤثر بود، از آن رو که به هیچ‌وجه برای نان و نام نمی‌نوشت.

اگر من یکی از نویسندگان نیل انقلاب محسوب شوم با تخفیف و تبصره و تک ماده! — باید بگویم: ده، دوازده روز، قبل از آنکه قلم به دست بگیرم و به کلاس اول ابتدایی بروم، جلال روی در نقاب خاک کشید و من تقریباً آنچه را که نوشته‌ام، متأثر از جرعتی هستم که از جلال آموخته‌ام. یعنی شخصاً بیشترین تأثیر را از او گرفته‌ام. به قول «امیرحسین فردی»، همان حالتی را نسبت به جلال دارم که هر کس نسبت به برادر بزرگترش دارد.

صادق بودن و صادق شدن اول با خود و بعد با مخاطب؛ نوشتن از روی وظیفه و درد نه از سر تفتن و تفرعن؛ نوشتن به منظور آگاه کردن مخاطب نسبت به چیزی که برای شخص نویسنده مشخص شده؛ نوشتن در خصوص آنچه هست و نه الزاماً آنچه باید باشد؛ و اینکه از جلال یاد گرفته‌ام در مقابل آنچه می‌نویسم، مسئول باشم و هستم؛ و بالاخره این که به قول جلال، قلم این روزها برای ما شده مثل تفنگ این شش مورد را میراث ماندگار جلال برای امثال خود می‌دانم. شاید دیگران ماترک و میراث بیشتری نصیبشان شده و شاید هم کمتر؛ به خودشان مربوط است.

جان کلام آنکه؛ جلال یکی از معدود نویسندگان با غیرت پنجاه سال اخیر است. به قول برادرم تقی دژآکام، «سوخته غیرت» است. اگر صاحب این قلم و این قلم را غیرتی موجود و متصور باشد، همه را از جلال به ارث برده و فکر می‌کنم برای نوشتن، فکر کردن، زندگی و برقراری ارتباط، ضروری‌ترین لوازم، غیرت است، بی غیرتی بد دردی است.

اگر نیمچه صراحتی در این نوشتار هست و سعی شده از مدح، مجیز و اغراق خودداری شود، ناشی از درسهایی است که در مکتب جلال آموخته‌ام و بر این مکتب و این معلم و آموزه‌هایش تا روزی که هستم، غیرتمندانه افتخار می‌کنم و خاک مزار جلال را می‌بوسم. همین!

امیدوارم حتی اگر کل مطلب، حذف شد؛ ارادتم به جلال حذف نشود. چون او را همیشه معلم خود می‌دانم و همیشه دوستش دارم.

جلال یک نویسنده مذهبی نبود

محسن پرویز

جلال آل احمد پیش از آنکه داستان‌نویس باشد، روشنفکر و فعال سیاسی است. او از آن دسته روشنفکران سیاسی است که در برهه‌ای از زمان، با نیت اصلاح ساختار حکومت به احزاب چپ پیوستند و پس از سرخوردگی و درک مسیر اشتباهی که

پیموده‌اند، گوشه‌نشینی را انتخاب کردند. محصول تجربیات این دوره از زندگی جلال در مجموعه مقالات و تحلیلهای او از جمله «غریزگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» منعکس شده است.

ذوق و استعداد و نثر خاص او — که روان، صریح و تلگرافی است — موجب شده تا نامش در عرصه ادبیات ماندگار شود. زندگی متفاوت او از نویسندگان هم‌عصرش باعث شده تا تجربیات خوبی از زندگی داشته باشد و محصول این تجربه در داستانهایش به خوبی مشهود است.

خانواده روحانی و مشاهده سختگیرانه‌ی رضا خان نسبت به روحانیت، لامذهبی و آرمانهای چپ‌گرایانه، پیوستن به جریانات کمونیستی و خروج از آنها و تشکیل گروه مستقل، حضور در جمع روشنفکران لایبک و درک نقش مثبت مذهب و روحانیت شیعه در هدایت جامعه، از او نویسنده‌ای مستقل ساخته است.

داستانهای بلندش شامل «مدیر مدرسه»، «نفرین زمین» و «نون و القلم» است و بقیه آثارش، داستانهای کوتاهی هستند که موفق‌تر از دیگر آثارش به نظر می‌رسند و می‌توان آنها را به عنوان نمونه و شاهد در کلاسهای آموزش داستان‌نویسی ارائه نمود.

اگر بخواهیم کمی سخت‌گیری کنیم، باید بگوییم «مدیر مدرسه» و «نفرین زمین» خاطرات معلمی هستند که اندکی پرداخته شده‌اند. به نظر می‌رسد در بین پیشکسوتان داستان‌نویسی ایران، آل احمد داستانهای هدفمندتری نوشته و دست کم در برخی موارد، داستانهایش درونمایه مثبت داشتند و این هم وجه تمایز دیگری از آثار وی است.

آثار آل احمد جز معدود آثار نسل گذشته قصه‌نویسان این مرز و بوم است که هنوز می‌توان مطالعه آنها را به نسل جوان توصیه کرد، و خواننده می‌تواند از خلال آنها

بخشهایی از تاریخ میهن و جریان غم‌انگیز روشنفکری غیر مذهبی را دریابد.

دیگر آن که به گمان من، آنان که می‌کوشند تا از جلال چهره‌ای مذهبی بسازند، راه خطا می‌پیمایند. در ماههای اولیه پس از پیروزی انقلاب، برخی از آثار جلال از سوی نیروهای چپ با عکسی از او که ریشه‌های تراشیده و سیبل کلفتی داشت، منتشر شد و بعضی دیگر از کتابهایش با عکسی که ریش انبوهی داشت و از او چهره‌ای مذهبی می‌نمایاند، به چاپ رسید. آل احمد ادعای مذهبی بودن نداشت و حتی در «حسی در میقات» — که سفرنامه حج و قاعدتاً مذهبی‌ترین اثر اوست — اعتقادات روشنفکری و بی‌رغبتیش به شریعت را آشکار کرد. گرچه در همین سفرنامه، دید دقیق، موشکافانه و برخی برداشتهای عرفانی، از او چهره‌ای دوست‌داشتنی ساخت، ولی به هر حال، او نویسنده‌ای مذهبی نبود.

شاهد مدعای من افزون بر محتوای آثار، زندگی خصوصی او و لب‌تر کردنش است که به صراحت در «یک چاه و دو چاله» به آن اشاره می‌کند.

جلال دوستدار صراحت

و نوگرایی است؛

منتها با استفاده از

فرهنگ خودی. او قلم را

سلاحی می‌داند که در دست

نویسنده است و دعا می‌کند:

برای ده باد دستنی که نداند

این سلاح را کجا

باید به کار برد.

برخی خواسته‌اند او را بزرگتر از آن که هست، بنمایانند. جلال نه در جریان روشنفکری زمان خود، در رأس هرم قرار می‌گیرد و نه در امر نویسندگی. او را آنگونه که بود، باید شناخت و شناساند، نه بیشتر و نه کمتر.

نمی‌توان او را نادیده گرفت یا آثارش را بی‌ارزش جلوه داد. آل احمد واقعیتی است. با همه ضعفها و قوت‌هایش و انصافاً ضعفهای او در قیاس با روشنفکران و نویسندگان همدوره‌اش آن قدر اندک است که منتقدان منصف را ناخواسته به سویی سوق می‌دهد که چاره‌ای جز بزرگنمایی شخصیت او و آثارش ندارند.

هنوز چهره او را در دانشگاه به یاد داریم

همایون نوراحمدی (مترجم)

وقتی از انگس ویلسن نویسنده توانای امروز انگلستان پرسیدند: «غیر از اکابر کدام یک از نویسندگان بر شما تأثیر گذاشته‌اند؟»

وی گفت: «البته به آلدوس هاکسلی و ویرجینیا ولف هم مدیونم. وقتی جوان بودم آثار آنان را بسیار می‌خواندم و دیکنز و زولا بیشترین تأثیر را بر من گذاشتند.»

قطعا جلال آل احمد هم از دیگران متأثر بوده، با این تفاوت که در نشر خود بازآفرینی ویژه‌ای داشته است. البته زمان در گذر است. آنچه که هرولد پینتر نوشته، امروز کهنه به نظر می‌رسد.

بدین معنا که افکار نویسنده امروزی با افکار نویسندگان نسل گذشته تفاوت دارد. جلال در زمان خود خوش درخشید، اکنون نیز می‌درخشد. شاید برخی نویسندگان، نشر و محتوای آثار او را مربوط به گذشته بدانند ولی هرگز نمی‌توان منکر وجود او در داستان‌نویسی و حتی مقاله‌های اجتماعی‌اش شد. او از روستائیان و کارگران به عنوان اشخاصی مؤثر در داستان‌هایش یاد می‌کرد و آنها را در تغییرات اجتماعی،

تأثیرگذار می‌دانست. او به واقع‌گرایی اجتماعی معتقد بود و از ادبیات آمریکایی بی‌بهره نماند. چون نویسنده‌ای نظریه‌پرداز بود که مفهوم تمهد ادبی را از سارتر آموخته بود.

جلال با نثر برجسته و زیبایی در «نون و القلم» ارزیابی انتزاعی نمود و همین اندیشه را از خود به یادگار نهاد. در نظر من آثارش هنوز هم خواندنی هستند. او همچون انگس ویلسن آثار دیگران را می‌خواند و آثار گذشتگان را هم از نظر می‌گذراند. اما تقلیدی در آثار خود بر جای نمی‌گذاشت و این حائز اهمیت بسیار است.

او برای نویسنده امروزی، آثاری به یادگار گذاشته که نمی‌توان آنها را کتمان کرد. او دقت نظر خاصی بر آثار نویسندگان و مترجمان همدوره خود داشت.

یادم هست، در دوران حیاتش، در دانشگاه گردهمایی ادبی برگزار شده بود، جلال و همسرش و دیگر نویسندگان هم حضور داشتند. جوان‌ترها از او پرسشهایی کردند و او با لبخندی، پاسخ آنها را داد. در میان جمع، چشمش به من افتاد و پرسید: «شما نویسنده‌اید؟»

گفتم: «کار اصلی‌ام ترجمه است.»

وقتی اسمم را دانست، جلو آمد و دستم را فشرد و مرا به همسرش سیمین دانشور معرفی کرد و گفت: «هفته گذشته

ترجمه‌ای از ایشان خواندم که خیلی خوشم آمد. جمله‌ای از ویلیام سارویان را ترجمه کرده بودند که قبلاً آن جمله را خوانده بودم. جمله مشکلی بود ولی در متن ترجمه ایشان، به خوبی قابل درک شده بود.»

می‌بینید که جلال هم آثار نویسندگان خارجی را می‌خواند و از این بابت کوتاهی نمی‌کرد. او برای همه، شخصیتی ارجمند و گرامی است. هنوز چهره او را در دانشگاه به یاد دارم. یاد و نامش گرامی باد.

او توجه زیادی به آداب و رسوم و باورهای بومی توده‌های مردم داشت

محمد میرکیانی

عمده‌ترین نگاه جلال از نظر ساختار هنری، ایجاد جاذبه و کششهای خاصی است که در آثار داستانی او وجود دارد. توجه به عمق زندگی، داشتن تسلط بر آداب و رسوم، سنتها و باورهای محلی و بومی مردم، شناخت دقیق و روانشناختی توده‌ها و کند و کاو ژرف در متن زندگی طیفهای مختلف جامعه، از عناصر ایجاد جاذبه در آثار اوست.

وی نثری ویژه داشت که آغازگر و موج‌آفرین ادبیات داستانی زمان خود بود و توانست در این زمینه یک نقطه شروع و بدیع سبک جدید باشد.

در کنار همه اینها شناخت تاریخ و هویت داشتن آثارش، به او شخصیتی ویژه بخشیده است. توجه جلال به ایجاد جاذبه برای جلب مخاطب می‌تواند برای نویسندگان آثاری که امروزه بیشتر به یادداشتهای خصوصی و خاطرات روزمره شباهت دارد، سرمشق مفیدی باشد. آثار داستانی او، موضوعات و شیوه‌نوشتاری‌اش، از ارزشهای ماندگار ادبیات داستانی کشور ماست.

عمده‌ترین ارزش آثار جلال در این زمینه به مطالعات گسترده‌اش پیرامون مسائل اجتماعی باز می‌گردد و همچنین زبان‌شناسی و موقعیت‌شناسی و درک نیازهای فرهنگی، اجتماعی زمان معاصر او که با قدرت خاص زبانش همراه شده و در این زمینه توانسته است، منتقد بزرگ اجتماعی را از دل خانواده نویسندگان ادبیات داستانی به ایران و جهان معرفی کند و در روشنگری و حلاجی مسائل به نویسمان، کمک کند.

جاذبه‌های داستانی یک اثر و ارزشهای زبانی آن، عمق نگاه کاوشگرانه‌ای که نویسنده در لایه‌های پنهان زندگی انجام می‌دهد، شخصیت خاصی را از جلال بدید می‌آورد که مورد احترام اهالی قلم قرار می‌گیرد، و قطعا اگر نویسنده امروز همین نوع نگاه را مدنظر قرار دهد و به این نکات دقت داشته باشد، آثار ماندگاری را خلق خواهد کرد.

آنچه از دل برآید لاجرم بر دل نشیند

علی آقاخار

درباره جلال آل احمد می‌توانم بگویم؛ سادگی قلم و روان بودن نوشته‌هایش و صداقتی که در پس این عنصر وجود دارد، مصداق این مصرع است: «از دل برمی‌خیزد و بر دل می‌نشیند.»

موفقیت آثار قلمی جلال در دوران حیات او و حتی پس

او ذهن همگان

را متوجه

ادبیات بومی،

میراث فرهنگی،

دینی و ملی

ایران کرد.

از مرگش بستگی به صداقت کلام او با مخاطب دارد. پشت هر کلمه او فکر و ارزشی نهفته است. بسیاری از جوانانی که امروزه کار می‌کنند، تأثیراتی از شخصیت ادبی جلال، تفکرات و نوع نگارش او گرفته‌اند، و سعی می‌کنند به او نزدیک شوند. اما برغم این موضوع، آثار ماندگاری خلق نمی‌کنند.

نقطهٔ گمشدهٔ این معما، صداقتی است که در متن نوشته‌های جلال بود، و این گمشدهٔ جوان پس از انقلاب است. جوانی که جرئت قلم به دست گرفتن را پیدا کرده، ولی نتوانسته به شکل مطلوبی، کار را به انجام برساند...

جلال به مسائل سیاسی، اعتقادی و اجتماعی می‌پرداخت. مردمی می‌نوشت و مطالب او برای همه شفاف و قابل درک بود. در واقع سبک نوشتاری او، شکل تازه‌ای از نهضت و مبارزه بود و توجه در چگونگی بیان مطالب او می‌تواند به جوانان آموزش دهد که چگونه بنویسند.

امیدوارم که روحش همیشه زنده بماند و روشنگر راه نویسندگان باشد. همچنان که هنوز پس از سالها که از فوت ایشان می‌گذرد، این زندگی، جریان و جاودانگی ادامه دارد و نوع نگارش او هنوز به داستان‌نویسان جوان توصیه می‌شود و آثارش سرمشق نوقلمان است.

قلم جلال، ناگفته‌های مردم زمانهٔ اوست

محمدعلی گودینی

جلال، جلالی که یاد مرگ زود هنگامش، هنوز اندوهی را بر دل می‌نساند، جلالی که آثارش کهنه نمی‌شود، او که نثرش بدون تقلید ماند و قلمش ماندگار شد. آینهٔ زمانهٔ خود بود و در واقع نامش با همان طراوت و تازگی سالهای حیاتش بر دل می‌نشیند. به این سبب که زبان او زبان دل بود. به دور از شعار و پرگویی. قلم او ناگفته‌های مردم زمانه‌اش بود.

او از مردم و برای آنها بود و هرگاه که در برهه‌ای، از بطن وجود خود فاصله گرفت یا جوهر قلمش از دل پرخونش مایه نگرفت، نوشتارش تا حد آثار نویسنده‌های معمولی آفت کرد.

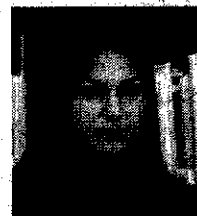
اگر بپذیریم که قلم جلال آل احمد، شیرین‌ترین یادگاری از دوران بلوغ ادبیات دههٔ چهل ایران است، به این دلیل است که نه تنها مردم گریز نبوده، بلکه فریاد اعتراض مردم به نابرابریها و هجوم فرهنگ اجنبی بوده و قطعا اگر امروز در میان ما می‌بود داستانهایش برگردانی از «لاک صورتی»، «سه تار» و «مدیر مدرسه» می‌شد و به زبان امروزی به مرعوب شدن مردم در برابر تهاجم فرهنگی و دنیاگرایی و مردم‌گریزی خواص اعتراض می‌کرد، البته با همان نیش قلم جلالی!

داستان، مقاله، سفرنامه، حرفهای محققانه و یادداشتهای او نیز به نوعی تیزی تیغ قلمش را دارند. از نوشته‌هایش چنین برمی‌آید که دوست داشت انتقادهای اجتماعی و حتی سیاسی را که از عوامل حکومتی، روشنفکران و غرب زدگان داشته، با زبان هنری بیان کند ولی هر جا که کاسهٔ صبرش لبریز شده یا در تنگنایی قرار گرفته، مقالات کوبنده، سازنده، واقع‌نگر و به دور از شعارزدگی محض، ارائه نموده است.

صراحت نوشته‌های او نسبت به نویسندگان و روشنفکران هم‌عصرش، ناشی از احساس مسئولیتی است که بر شانه‌هایش سنگینی می‌نمود. قلم جلال یا واقع‌نگری و شناختش از جامعه و سرک کشیدنهایش به مجامع و احزاب و دریافت حقایق و مشکلات، نمودی بیش از یک نویسنده و روشنفکر پیدا کرد. از مهمترین ویژگی شخصیتی او روشنگری نسل خود است که بی‌تردید همین خصوصیت او در بسترسازی حوادث آینده کشور،

کم تأثیر نبود؛ چه او در شناخت زمانه و تشخیص میزان آگاهی مردمش، نسبت به مدعیان و روشنفکران دیگر بیشتر بود. این آگاهی و آگاه‌سازی و هشدارها به قدری شاخص است که با توجه به مرگ زود هنگام و راز ماندنش می‌توان گفت: «چه بسا جان شیرین را بر سر آن تمهد نانوخته نهاده باشد که در این راه، اهل قلم نسل انقلاب، بیش از هر دسته دیگری به وی مدیونند. نام او پیام است و «غربزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» را در ذهنیت مخاطب تداعی می‌سازد. نثر منحصر به فرد و بینش عمیق شخصی و ماندگاری آثارش، به نویسنده نسل انقلاب آموزش چگونه نوشتن می‌دهد.

آوازهٔ جلال، روحانی‌زاده‌ای که از پهای منیر واز فراز گلدسته‌ها، تا دل مکاتب الحادی را از سر کنج‌کاوای و... سیر کرد و مرامهای مردم دورهٔ خود را علنا و عملا شناخت، در همه جا پیچید. قطعا تجربه‌های گرانبهای او نمی‌تواند تپه‌ای از پیام باشد و در مجموع، جلال تهییج به آزاداندیشی و تشویق به شناخت بیشتر حقیقت را برای نویسنده نسل انقلاب باقی گذاشت.



جلال، قلم را سلاحی می‌داند که...

هرگان شیخی

جلال نویسنده‌ای با تفکرات خاص اجتماعی و سیاسی است. طبیعتاً تأثیرش بر نسل امروز هم از همین راه است. یعنی از راه مطالعه آثارش. پس باید دید که وی در نوشته‌هایش چه حرف و پیامی برای نسل امروز دارد.

جلال بخش مهمی از زندگی خود را صرف بررسی و تحلیل مسائل اجتماعی کرد و از نزدیک درگیر این مسائل شد و بارها به بن‌بست رسید، آن بن‌بست را شکست و دنبال راه حل جدیدی گشت و راه حل تازه‌تری را تجربه کرد. با نگاهی به آثار جلال، همین توجه را می‌بینیم؛ توجه به مردم کوچک و بازار، زنان، روشنفکران، روحانیون و... با استفاده از قالب داستان که قالبی ساده و همه‌فهم است. موضوعات داستانهای جلال بسیار متنوع است. در «سرگذشت کندوها» به مسئله استعمار پرداخت و نمادی از دولتهای استعماری را که برای غارت ذخایر و منابع ایران به کشورمان هجوم آورده بودند، به تصویر کشید.

در داستان «بیجه مردم»، به ظلمی که به زنان می‌شود، پرداخت و در «خدا ادخان» از مجموعهٔ «زن زیادی» به شبه روشنفکران و آدمهای سیاسی کاری که از یک سو به دستگاه سلطنت وابسته‌اند و در خفا خیانت می‌کنند، در ظاهر خود را حامی مردم نشان می‌دهند، به طعنه گرفت.

در داستان «جشن فرخنده»، به مسئله آزادی زنان، آن هم با زبانی طنز و ریشخند پرداخت. جلال همچنین در داستانهای دیگرش به مسائل و مشکلات دههٔ سی و چهل ایران پرداخته است. خوانندگان آثار جلال، چه نویسندگان و چه خوانندگان عادی خود به خود تحت تأثیر صراحت کلام او قرار می‌گیرند. تحت تأثیر این نکته که جلال درست سراغ عامل اصلی می‌رود و انگشت روی اصل موضوع می‌گذارد و بی‌پرده و صریح آن را نشان می‌دهد، این مسئله البته به تعریف جلال از ادبیات مرتبط می‌شود. ادبیاتی که جلال به آن معتقد است، بسیار صمیمی است، مثل کلام مردم کوچک و بازار، مثل آنها صریح و ساده. او به بیگانها بدبین است. می‌داند که برای چپاول ذخایر

مملکت می‌آیند. از سوی دیگر مبلغ خوش‌بینی، بشر دوستی و دوستدار مردم قانع و متواضع است. در حقیقت ادبیات، بلندگوی او محسوب می‌شود. اگر نویسنده جوان ما هم همین اصول را سرلوحه کار خود قرار دهد، داستانها و شعرهای مردمی خواهد شد و بر دل خواهد نشست.

کارهای جلال به نوعی، نقادی قدرتهای استعمارگر، نقد سیاست‌زدگان و خود فروختگانی که سر در آخور قدرتها دارند به شمار می‌روند. نقد سیاست‌زدگانی که دم از مردم می‌زنند و نقد سیاست قدرت خاکم بر کشور و برنامه‌هایش (داستان جشن فرخنده).

دسته دیگر آثار جلال نقد مردم، طبقه روشنفکر و دانشگاهیان است (غریزدگی) مخاطب آثار «آل احمد»، همه نسلا هستند.

مسئله دیروز، امروز و فردا، چون او خودباوری را پیام می‌دهد. متکی به خود و مردم خود بودن و به فرهنگ مردم توجه داشتن؛ او به آنها که راه حل مسائل را در تمسک به غرب

می‌جستند، می‌تازید و راه ایرانی و اسلامی بودن را به آنها نشان می‌داد و می‌گفت: «اگر می‌خواهید برای این مملکت، کاری بکنید، باید از همینها کمک بگیرید.» و امروز حرف او برای نسل ما این است که بیگانگان دلشان برای تو نسوخته و تنها برای چپاول منابع و سرمایه‌های کنسورت خواهند آمد. جلال دوستدار صراحت و نوگرایی است. منتها با استفاده از فرهنگ خودی. او قلم را سلاخی می‌داند که در دست نویسنده است و دعا می‌کند که بریده یاد دستی که نداند این سلاح را کجا باید به کار برد.

او جلال آل قلم بود

محمد ناصری

شجاع، صریح و صادق! اینها از برجسته‌ترین صفات جلال آل احمد است. صفاتی که همواره در زندگی شخصی و آثار جلال چشمگیر بود و اگر منصف باشیم باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آوریم. آثار جلال، پر از شور و تحرک است.

نمی‌شود اثری از او خواند و به وضوح، تعهد را در آن لمس نکرد.

دریافتهای او از مسائل اجتماعی، دقیق، عمیق و ظریف است. شاید دیگاههای نسبت به برخی از موضوعات، افراطی جلوه کند و حتی با نگاههای دیگر در تقابل و تضاد باشد اما بی‌تردید به صداقت او نمی‌توان شک کرد.

جلال، نویسنده بزرگی بود، هم به لحاظ شخصیتی و هم از نظر آثارش. هنوز خیلی چیزهاست که باید از او بیاموزیم. راست گفته‌اند که او، جلال آل قلم بود و هنوز هم هست.

جلال آل احمد چشمان بیداری داشت

کامران یارسی‌هراد

من معتقدم جلال آل احمد پیش از آنکه به عنوان یک نویسنده آگاه شناخته شود یک روشنفکر و صاحب ایده است. البته نه از آن دسته روشنفکران منور الفکری که خودش سالیان متمادی با آنها در ستیز بود و گمان می‌کردند پیروی کور کورانه

از فرهنگ و باورهای غربی نشانه روشنفکری و تجدد است. معمولاً ما به عنوان منتقد گمان می‌بریم که یا باید در ستایش یک فرد سخن برانیم و یا در نکوهش او.

گاهی هم از سر کینه و بغض، دشنامهایی به سوی مخاطب خود روان می‌کنیم. فکر می‌کنم در مورد جلال این نکته صادق بوده است. هنوز هیچ منتقد ریزی‌بینی توانسته چهره حقیقی جلال را در پیشگاه همگان ترسیم کند.

معمولاً تاکنون از او چهره‌های مذهبی، انقلابی، ارتجاعی و حتی می‌گسار ترسیم کرده‌اند.

تصور من این است که جلال توانست تأثیر بسزایی بر نسل جوان آن روزگار و افراد صاحب قلم بگذارد، و این تنها به سبک و شیوه داستان‌نویسی او مربوط نمی‌گردد.

او ذهن همگان را متوجه ادبیات بومی، میراث فرهنگی، دینی و ملی ایران کرد.

او توجه خود را معطوف به تهاجم فرهنگ غرب کرد. حرکتی که در آن دوران آغاز شده بود و هنوز ادامه دارد.

به نظر من مهمترین اندیشه به یادگار مانده جلال همان ماجرای غریزدگی اوست، و به همین دلیل است که آثار او همچنان خواندنی است. البته تمایل جلال به ساده‌نویسی و تا حدودی موجز نویسی باعث شد تا نه تنها سبک تازه‌ای در ادبیات داستانی کشور پدید آید بلکه همچنان آثار او مورد توجه عام و خاص باشد.

بحث بر سر آثار و اندیشه جلال به درازا می‌کشد. به نظر من میان اندیشه جلال و آثار ادبی او رابطه‌ای دوسویه وجود دارد و به خاطر این اتصال قوی و پایدار است که آثار او ماندگار است و توانسته برای نسل امروز اندیشه خاصی را به یادگار بگذارد. از این رو برای پاسخگویی به سؤال شما می‌بایست اندیشه جلال در کنار سبک داستان‌نویسی و به‌طور کلی مجموعه آثار ادبی او مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. با این توصیف مضامین دو کتاب «غریزدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» بیش از سایر آثار او نشانه اندیشه و باورهای جلال است. در واقع جلال بیش از همه به مضامین یاد شده در دو اثر فوق تأکید داشته است.

البته جلال گاه دچار ارزیابیهای شتابزده می‌شد و شاید دلیل این نقصان، تداخل زندگی پریهاوی سیاسی و فعالیت‌های ادبی او باشد.

در راستای اندیشه جلال به بسیاری موارد می‌توان اشاره داشت. از جمله می‌توان به نقش ادبیات متعهد و یا به عبارتی دیگر هنرمند متعهد اشاره کرد.

البته بحث بر سر هنر، ادبیات و تعهد از سالیان دراز مورد توجه محافل فرهنگی بوده و این بحث، نه مربوط به دوران انقلاب می‌شود و نه خود جلال و اندیشه‌هایش.

در هر حال جلال بیش از همه به دنبال دنیای ایده‌آلها بود و در پی کسب آن به تمامی نطرها و مکاتب سرک کشید و عاقبت توانست به طور نسبی به آرامش برسد.

در پایان باید به این مسئله هم توجه داشت که جلال بر جنبشهای دانشجویی و ایجاد تشکلهای دانشجویی بسیار

جلال خود نیز به

کرات به این

مسئله اشاره داشته

و با زبانی تند

با منتقدان آثارش

بر خورد کرده است.

به همین دلیل

نمی‌توان آثار جلال

را از منظر نقد

فرمالیستی و

ساختارگرایی

و... بررسی کرد.

تأثیر گذار بود و اندیشه او توانست در این مورد سهم بسزایی داشته باشد.

خطوط متناظر

مصطفی مستور



در این که آل احمد نویسنده‌ای سیاسی بود تردیدی وجود ندارد. «سیاسی بودن» با روح و هویت فردی او چنان آمیخته است که فهم و درک ابعاد و افقهای فکری او، بدون لحاظ کردن این ویژگی با دشواریهای جدی همراه است. آثار کثیر و متنوع او اغلب در نقطه «سیاست» به هم پیوند می‌خورند و به یگانگی می‌رسند. گویی سیاست کانونی است که زندگی، آثار و باورهای آل احمد از آن ساطع می‌شوند. این که سیاست از منظر آل احمد چه بود اهمیت زیادی ندارد. مقاله‌ها، پژوهشها، داستانها، نقدها، سفرنامه‌ها، یادداشتها، نامه‌ها، و البته زندگی اجتماعی او سرشار است از اندیشه، جهت‌گیری و داوریهایی سیاسی.

شاید در صد سال اخیر هیچ نویسنده دیگری در ایران به اندازه آل احمد، انرژی و توان نویسندگی خود را تا این حد مصروف و معطوف طرح و تبیین اندیشه‌های سیاسی خود نکرده باشد. نوعی مصادره نوشتن به سود سیاست، تعاملی که وقتی در ساحت هنر — و در این جا داستان — جاری می‌شود حاصلش هر چه باشد که باشد، به سود هنر نخواهد بود. در حوزه داستان که نوعی ساخت و فرم هنری است و جز به امکانات و بایسته‌های هنر داستان‌نویسی نمی‌تواند معطوف شود، هر گاه آل احمد از مقوله سیاست فاصله گرفته داستانها قوی‌تر و غنی‌تر شده‌اند. ادعا این نیست که مایه‌های سیاسی اجازه ورود به داستان ندارند، اما نکته در این است که سیاست اگر می‌خواهد به اتاق داستان وارد شود باید مؤدب به آدابی شود که کم‌ترین آنها فرو رفتن به اعماق و ریشه‌ها و مستحیل شدن در مایه‌های انسانی است.

آنچه که به بسیاری از داستانهای آل احمد و برخی هم‌سلان او آسیب رسانده و آنها را از سطوح عالی‌تر به لایه‌های دانی‌تر هنر تنزل داده، وجود و سیطره هیولای سیاست است در بافت و ساخت داستانها که اجازه تنفس را به آنها نمی‌دهد. هر گاه این هیولا — به هر دلیل — برای مدتی از داستانها غایب شده، نوشته‌ها چنان طراوت و تازگی یافته‌اند که حتی با گذشت چهل سال هنوز عمیق و تأثیر گذارند. تربلوزی جشن فرخنده، گلدسته‌ها و فلک و خواهرم و عنکبوت در مجموعه پنج داستان و نیز بچه مردم و البته مدیر مدرسه، نمونه‌های روشن این اتفاق فرخنده‌اند. در آن سو اما نقرین زمین و نون و القلم به شدت سیاست‌زده، نمادین و مصادره شده‌اند.

در داستان کوتاه خواهرم و عنکبوت، سنتها و خرافه‌ها در آمیزهای تلخ و سیاه با مردسالاری و جهل و حماقت چنان تارهای عنکبوت، زن و معصومیت او را به چالش می‌گیرند و سرانجام او را در کام خود فرو می‌برند. فضا سازی و اتصال فصلها در این داستان بسیار درخشان است. انتخاب هوشمندانه برادر نوجوان قربانی به عنوان راوی و به مثابه شاهدی که به رغم درک موقعیت پیرامونش در تغییر آن ناتوان است، سبب شده تا مخاطب همواره از چشم او و به ناچار تنها بخشهایی پراکنده، تکه و تکه و درهم از حادثه هولناکی را که از وقوع آن آگاه است، ببیند. روایت غیرمستقیم، بریده بریده و آمیخته با ابهامی که از هسته اصلی ماجرا و از نگاه راوی خردسال گزارش می‌شود، تأثیر ماندگارتر و مؤکدتری بر ذهن مخاطب می‌گذارد.

«گلدسته‌ها و فلک» اما — که از تصویری‌ترین داستانهای آل احمد است — روایت مصومانه‌ای است از جسارت در عبور از خط‌کشها و محدودیتهای رایج زمانه که باز از دریچه نگاه همان شخصیت نوجوان — که این بار می‌کوشد تا با فرار از دیستان، خودش را به بالای گلدسته‌های نیمه کاره مسجد مجاور برساند — روایت می‌شود. حتی اگر کل اثر نمادی از تفکری سیاسی باشد، به دلیل استقرار درست عناصر به کار رفته در بافت و جهان متن و تحویل ایده‌های سیاسی به موقعیتهای انسانی — اجتماعی، سبب شده تا داستان تنها وام‌دار خودش باشد نه جای دیگر.

من فکر می‌کنم سنوآل دوم شما هم تکراری است و هم نقص دارد، چرا که آنچه به عنوان اندیشه جلال و یادگارهایی که برای نسل امروز بجا گذاشته به نوعی به نویسندگان نسل انقلاب هم باز می‌گردد.

در اینجا یک سؤال مطرح است. آیا منظور از نویسنده نسل انقلاب، نویسندگانی هستند که پس از انقلاب به فعالیت ادبی مشغول شدند یا نویسندگانی مدنظر است که درباره انقلاب و پیامدهای آن نوشته‌اند؟

در عین حال که جلال از وقوع انقلاب اسلامی بی‌اطلاع بود و نمی‌توانسته مستقیماً نویسندگان نسل انقلاب را مخاطب قرار دهد و با توجه به تغییر و تحولات عظیم اجتماعی، سیاسی، فرهنگی به نوشته آثار خود مبادرت ورزد، پس نمی‌توان مدعی بود که او دقیقاً برای نویسندگان نسل انقلاب به طور خاص چه یادگاری بر جا گذاشته است.

پیامهای او هم، جنبه عمومی داشتند و نشأت گرفته از اندیشه و باورهای شخصی‌اش بودند. دوری جستن او از اجتماع پسرزرق و برق باعث شد تا افکار و اندیشه‌اش بیشتر جنبه خصوصی پیدا کند و نشانه افکار و اندیشه یک گروه و یا حزب نباشد. جلال تنها بود و در این تنهایی زندگی می‌کرد، نفس می‌کشید و آثارش را خلق کرد.

به همین دلیل «اندیشه جلال» در لایه لای آثاری مطرح است و می‌توان او را برای نسل امروز و نویسنده امروز کارساز دانست.

در عین حال که شیوه داستان‌نویسی و سبک جلال مهمترین یادگار او بری نویسندگان پس از انقلاب محسوب می‌شود، نویسندگان امروز پس از مرور آثار و اندیشه جلال درمی‌یابند که هدف از نویسندگی تنها تفنن، شهرت‌طلبی، سرمایه‌اندوزی و جلب نظر مردم نیست.

جلال چشمان بیداری داشت و می‌توانست مصائب زندگی، نحوه حکومت‌داری و مشکلات اجتماعی آن دوران را ببیند. به نظر من این مسئله مهمی است که ناخواسته به خواننده پس از انقلاب القا می‌شود، او از آنجا که بسیار حرف داشت قصه را کنار گذاشت و با روی آوردن به مقاله‌نویسی بر آن شد تا حرف خود را به مخاطبانش انتقال دهد.

نویسندگان پس از انقلاب همچنین از آثار جلال آموخت که گاه برای یک نویسنده محتوا و مضمون ارزشمندتر از قالب و فرم است.

جلال خود نیز به کرات به این مسئله اشاره داشته و با زبانی تند با منتقدان آثارش برخورد کرده است. به همین دلیل نمی‌توان آثار جلال را از منظر نقد فرمالیسم و ساختارگرایی و... بررسی کرد.

این اشتباه بزرگی است که برخی منتقدین انجام می‌دهند. برخی یک مکتب و شیوه را پیش روی می‌گذارند و بر اساس آن به تحلیل اثری می‌پردازند و هر گاه اثری را به دور از حال و هوایی آن مکتب و جریان یافتند به آن حمله می‌کنند و اثر را ضعیف می‌پندارند.

در صورتی که هر اثری می‌بایست با توجه به سبک و ویژگیهای فردی‌اش مورد تحلیل قرار گیرد.

در هر حال اندیشه شخصی جلال، مختص اوست و پذیرش و عدم پذیرش آن بستگی به علائق شخصی هر فرد دارد.